

لویه جرگه ایرانی؟!

آرش کمانگر

اگر از مقاطع کوتاهی از تاریخ تقریباً یک صد ساله اخیر ایران یعنی از زمان شکل‌گیری نخستین «پارلمان» یا مجلس قانونگذاری در جریان انقلاب مشروطیت به این سو صرف‌نظر کنیم که شماری از نمایندگان غیرحکومتی و بعضاً مخالف امکان حضور در مجلس را پیدا می‌کردند، در غالب موارد و مشخصاً در تمام سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - چه در رژیم پهلوی و چه در رژیم اسلامی- وفاداری به حکومت و قانون اساسی ارتجاعی آن شرط حضور در مجالس مقننه بوده است. در زمان شاه، ساواک و دربار در همکاری با یکدیگر سوابق کاندیداها را چک می‌کردند و تنها چاکران و جان‌نثاران شاه را از صافی تنگ خود عبور می‌دادند. بعد از روی کار آمدن جمهوری اسلامی، این وظیفه «المپی» به شورای نگهبان سپرده شد. در زمان شاه قوه مقننه از سه طریق خود را بازتاب می‌داد: مجلس شورای ملی، سنا و توشیح ملوکانه. بعد از انقلاب، مجلس شورای ملی به مجلس شورای اسلامی مبدل شد و به جای «توشیح ملوکانه شاهنشاه آریامهر» فتوای ولی فقیه و «رهبر امت» نهاده شد و به جای مجلس سنا، مجلس «نقلی» شورای نگهبان نشست که اگرچه نقش قانونگذاری ندارد اما از حق وتوی بی‌چون و چرای لوایح مجلس برخوردار است. بعدها خمینی به دلیل اختلافات جناح بندی‌های رژیم و مشخصاً اختلاف مجلس و شورای نگهبان که در مواردی منجر به بن‌بست کامل قانونگذاری در عرصه مسایل مهم اقتصادی و اجتماعی می‌شد، تصمیم گرفت نهاد دیگری بر آنها بیفزاید. اسم این نهاد جدید را «مجمع تشخیص مصلحت نظام» گذاشتند که اعضای آن از مهمترین عناصر و مقامات حکومتی هستند توسط رهبر گزینش می‌شوند. اکنون نیز که مجلس ششم تحت سیطره جناح موسوم به اصلاح‌طلب رژیم به دلیل وتوی پی‌درپی لوایح آن توسط شورای نگهبان (تحت تسلط جناح موسوم به تمامیت‌گرا) به طور کامل زمین‌گیر شده و مجمع تشخیص مصلحت نظام و بر فراز همه آنها خود رهبر در خدمت ارتجاعی‌ترین جناح‌های حکومتی قرار دارند، به نظر می‌رسد که جمهوری اسلامی نباید از سمت قوه مقننه نگرانی چندانی به خود راه دهد و شائبه «نفوذ دشمن» و ستون پنجم آن را به منبع تشویش خود تبدیل کند. اما انگاری همه این فیلترها و صوری کردن پارلمان در ایران کافی نیست و باید راه جدیدی را برای دو قبضه کردن امر قانونگذاری و پایان دادن به نزاع‌های بی‌پایان جناح‌های حکومتی در برابر انظار «فرصت‌طلب» افکار عمومی داخلی و خارجی ایجاد نمود.

در راستای طراحی این سناریوی جدید، امیر محبیان یکی از تئوریسین‌های جناح تمامیت‌گرا و از گردانندگان روزنامه رسالت، در ستون سیاسی روز چهارشنبه ۱۷ بهمن ۸۰ این روزنامه در مطلبی تحت عنوان «ارتقای مجمع تشخیص مصلحت به مجلس مشورتی» برای کاهش بیشتر نقش مجلس شورای اسلامی و افزایش قدرت قانونگذاری جناح محافظه‌کار نوشت «به نظر می‌رسد یک نهاد کلیدی و بسیار پر پتانسیل وجود دارد که می‌تواند با افزایش نقش ایستگاه کاهش فشار ناشی از اختلافات را به طور جدی بازی کند و آن مجمع تشخیص مصلحت است. این مجمع با توجه به شرایط کنونی و آینده کشور باید نقش فعال‌تری را در حل معضل اختلافات بی‌پایان نخبگان ایفا نماید لذا پیشنهادهای ذیل را با توجه به آنکه احتمالاً در اسفندماه تغییرات مجمع را شاهد خواهیم بود ارایه می‌دهم؛ ۱. می‌توان جایگاه مجمع... را از حد فعلی تا سرحد یک مجلس مشورتی از نخبگان سیاسی و نیز بزرگان صاحب تجربه ارتقا داد. در تاریخ دور ایران، مجلسی به نام «مہستان» شامل بزرگان قوم، همین روی‌کرد را در کاهش اختلافات به نحو دموکراتیک در جهت ارایه مشورت به رهبری کشور برگزیده بودند. سابقه تاریخی و قومی ما نشانگر موفقیت چنین روش‌هایی است ۲. حضور چهره‌های صاحب‌فکر و متین جریانات سیاسی و علمی در این مجلس مشورتی اجازه خواهد داد که آئینه تمام‌نمای گرایش‌های متفاوت فکری وزین و نه غوغاهای اجتماعی شکل گیرد.» محبیان در بخشی دیگر از مقاله خویش، هدف اصلی این پیشنهاد را کاستن از اختلافات بعد از تصمیم و تبدیل آن «به اختلافات قبل از تصمیم‌گیری و وحدت پس از تصمیم» ارزیابی نمود.

در واکنش غیرمستقیم به این پیشنهاد، سعید شریعتی در مطلبی تحت عنوان «مجمع تشخیص مصلحت نظام نهادی برای حل منازعه» که در شماره ۱۸ بهمن ۸۰ روزنامه نوزاد به چاپ رسیده (از روزنامه‌های مهم جناح «اصلاح‌طلب» رژیم) نه تنها مخالفت مهمی با این پیشنهاد و کلاً افزایش نقش نهادهای حل منازعه صورت نداده، بلکه در تکمیل سناریوی محبیان، صرفاً خواستار تحقق دو پیش‌شرط شده است: «الف، ترکیب نهاد حل منازعه منطبق با ترکیب و وزن واقعی نیروهای کنشگر و فعال سیاسی-اجتماعی در سطح جامعه باشد ب. منازعات منطبق با رضایت‌مندی اکثریت جامعه پایان یابد.» و البته منظور جناب شریعتی از «اکثریت جامعه» نه اکثریت واقعی مردم بلکه اکثریت آرای ریخته شده به صندوق‌های ژریم (که به نفع اصلاح‌طلبان بوده‌اند) می‌باشد. یعنی مجلس مشورتی خوب است به شرطی که «سهم شیر» ما حفظ شود. او ترکیب کنونی مجمع... را بیانگر انصاف در رعایت

این «سهم» نمی‌بیند.

بدین ترتیب سخن از «نمدمالی» کردن کامل مجلس فرمایشی شورای اسلامی و بازگشت به دوران تاریک‌تر قبل از «انقلاب مشروطیت» است. انقلاب مشروطه علیرغم ناکامی، توانست از لحاظ ظاهری هم که شده وظیفه قانون‌گذاری را در اختیار یک پارلمان «انتخابی» قرار دهد که حتی در موارد کوتاهی، برخی نمایندگان و لویح آن مغل آرامش حکام بوده‌اند. اکنون آیت‌الله‌ها از زبان یکی از سخنگویان خود می‌خواهند حتی از «شر» مجلس فرمایشی (اما بحران‌آفرین) خلاص شوند و رسماً نهاد «فتووالی مجمع سران قبایل و ...» یا «مجلس مهستان» (مجلس «از ما بهتران») را جایگزین آن کنند. نمونه این مجمع قرون وسطایی در کشور همسایه ما وجود دارد که اسم آن را «لویه جرگه» گذاشته‌اند که از قضا مورد قبول غرب «تمدن و مدعی دموکراسی» نیز قرار گرفته است چرا که امپریالیست‌ها و کارگزاران آنها در افغانستان مردم این کشور را عقب مانده‌تر از آن می‌دانند که لایق یک انتخاب آزاد و همگانی و پارلمان برآمده از این «دموکراسی لیبرالی» باشند، از دموکراسی مستقیم و مشارکتی سخن نرانید که عین «کفر» است!!

طالبان و مجاهدین افغانی در ایجاد حکومت مذهبی از جمهوری اسلامی ایران تقلید نمودند، اکنون رژیم ایران در یک معامله پایاپای می‌خواهد از «لویه جرگه» برادران افغانی تقلید کند و آن را با کد «مجلس مهستان» به خورد مردم بدهد. غافل از این که مدتی است حنای «مجلس شورا» برای اکثریت مردم دیگر رنگی ندارد چه رسد به «لویه جرگه» مادون پارلمان!!

پس اگر چنین است و امثال محبیبان نیز از روانشناسی و روحیه به شدت اعتراضی و انقلابی مردم ایران آگاهند، چرا باز علیرغم فرمایشی بودن و بن‌بست کامل مجلس ششم و داشتن اهرم نیرومند شورای نگهبان و مجمع فعلی تشخیص مصلحت نظام، خواستار ایجاد نوعی «لویه جرگه» هستند؟ پاسخ به این سوال را باید در اهمیت «شکاف‌تراپی» جناح‌بندی‌های حکومتی و جلوگیری از بازتاب علنی اختلافات حکومتگران در عرصه داخلی و بین‌المللی و جلوگیری از فرسایشی شدن منازعه قانونگذاری ارزیابی نمود. چنین مجمعی در صورت تشکیل، دور از انظار عمومی و بر مبنای نصایح رهبری و بدون دردسر نطق‌های پیش از دستور مجلسیان، بر مبنای مصلحت نظام اخذ تصمیم می‌کند و سازش را در فوقانی‌ترین ارکان نظام عملی می‌نماید. اهمیت تعبیه این «ایستگاه کاهش فشار» به‌خصوص در شرایط کنونی برجسته می‌شود که کشور به دلیل بحران عمومی سیاسی و روحیه انقلابی و مبارزات پی‌درپی جنبش‌های اجتماعی، آبستن حوادث بزرگی است. از این رو منافع بالایی‌ها ایجاب می‌کند که بروز علنی اختلافات را در برابر «دشمن» فرصت‌طلب به حداقل برسانند و آن را در حیات خلوت خود حل و فصل کنند.

آیا سایر سردمداران رژیم «درایت» نهفته در پیشنهاد «محبیبان» را درک خواهند نمود یا بالعکس همین کانال‌های موجود را برای حل و فصل امور کافی و وافی خواهند پنداشت؟

این اما مشکل خود رژیم است، معضل مردم ما اما حذف این یا آن نهاد ارتجاعی رژیم نیست، بلکه محو جمهوری اسلامی می‌باشد. زیرا این حکومت، با یا بدون «لویه جرگه» نیز کماکان یک رژیم عصر شترچرانی است!